



۲۱ فبروری، ۲۰۲۴

خانم شفیقہ حبیبی

کشف الاسرار و عدتالابرار «عدتالابرار (وعدة الابرار)»

معروف به تفسیر خواجہ عبداللہ انصاری



دوستان محترم و خواهران نہایت عزیزم حین قرائت قرآن مبارک و تفسیر مذکور نوشتہ زیبا و عالی از خواجہ عبداللہ انصاری، بزرگمرد اندیشہ و قلم باسبک نوشتاری مخصوص خودش (نثر مُسَجَّع) کہ مرا خیلی پسند آمد را بہ شما انتخاب نمودم.

عالم طریقت و پیشوای اہل حقیقت شیخ الاسلام انصاری قدس اللہ روحہ بر زبان کشف این رمز برون دادہ گفت : " روز اول در عہد ازل قصہ رفت میان جان و دل، نہ آدم بود نہ تو بود نہ آب و نہ گل، حق بود حاضر و حقیقت حاصل، دل سائل بود و جان مُفتی، ہزار مسلہ پرسید دل از جان ہمہ متلاشی، در یک حرف جان ہمہ را جواب داد. در یک طرف نہ دل از سوال سیر آمد نہ جان از جواب .

دل از جان پرسید کہ وفا چہست ؟ و فنا چہست ؟ و بقا چہست ؟

جان جواب داد کہ وفا عہد دوستی را میان در بستن است و فنا از خودی خود برستن است و بقا بہ حقیقت حق پیوستن است.

دل از جان پرسید کہ بیگانہ کیست ؟ و مزدور کیست ؟ و آشنا کیست ؟

جان جواب داد کہ بیگانہ راندہ است، و مزدور بر راہ ماندہ آشنا خواندہ.

دل از جان پرسید کہ عیان چہست ؟ و مہر چہست ؟ و ناز چہست ؟

جان جواب داد کہ عیان رستاخیز است و مہر آتش خون آمیز است، ناز نیاز را دست آویز است.

دل گفت بیفزای ...

جان جواب داد کہ عیان با بیان بد ساز است و مہر با غیرت انہاز است و آنجا کہ ناز است قصہ دراز است.

دل گفت بیفزای

جان جواب داد کہ عیان شرح نپذیرد و مہر خفتہ را براز گیرد و نازندہ بدوست، برگز نمیرد.

دل از جان پرسید کہ کس بخود بہ این روز رسیدہ ؟

جان جواب داد که من این از حق پرسیدم، گفت یافت من به عنایت است و پنداشتن که بخود بمن توان رسید جنایت است.

این قصه میان جان و دل منقطع شد، حق سخن در گرفت و جان و دل مستمع شد، قصه میرفت تا سخن عالی شد و مکان از نیوشده خالی شد، اکنون نه دل از ناز می بیاساید نه جان از لطف. دل در قبضه کرم است و جان در کنف حرم، نه از دل نشان پیدا نه از جان اثر، در هست و نیست کرم است و در عیان خبر، سرتاسر قصه توحید بهمین است".

لغات: انباز - همکار شریک

نیوشنده - شنونده

مفتی - فتوا دهنده و این جا جواب دهنده

رستاخیز - روز محشر، قیام عمومی

دست آویز - آله دست، بهانه

سائل - سوال کننده

کنف - جانب، سایه

قبضه - در دست

حرم - مکان مقدس

ممنون که مرور کردید.

نوٹ: میرمن شفیقه حبیبی دوست و همصنف لیسه عالی ملالی من بوده و تا امروز این همبستگی معنوی پایدار است. وی که مثل همیشه در کابل و در خاک پاک افغانستان حیات بسر میبرد، خانمی است با سابقه درخشان مطبوعاتی، از نطاقان ورزیده و با حنجره خدا داد برای دکلمه شعر و ادب دری. دوست من شفیقه حبیبی از دانش ادبی و مطالعات وسیع درین راستا برخوردار بوده، شاگردان زیادی را در ادوار مختلفه پرورش داده و جای پای محکمی در تربیت زن افغان داشته است. م.نظام.

پایان